

جرات را بر تحریک و اغوای اسلام خان محمول میکنند، از بی‌کمی آن جماعه ملاحظه کرده، آمدن اسلام خان را مناسب ندانست (۱)، گفته فرستاد، که بنده غلام پدر ایشان ست، و در خدمت پدر شما در مردن و کشته شدن خود را اصلاً معاف نداشتی، و بنده از آن سی و پنج کس ست، که اول به پدر شما اتفاق نموده علم دولت شما را نصب کرده بودند. چنانچه بر همگنان واضح ست، و حالا اگر جان سلامت ازین مهلکه بود روزی بکار ایشان خواهد آمد، و بنده مجبور (۲) تصدیع نیست، و نمی خواهد که ایشان از قلعه فرود آیند، و آن مقدار راه تصدیع بکشند، و همین پرسشها و نوازشها موجب افتخار و سر بلندی ست.

و چون شجاع خان رکن اعظم دولت اسلام خان بود و حقوق خدمت بسیار داشت، اسلام خان، با وجودیکه از کلام او فرا گرفته بود، که چه میگوید، آن روز تحمل نموده، روزی دیگر بر پیش شجاع خان رفت و این فقیر از بعضی مردم، که بشجاع خان نسبت و اخلاص داشتند، و در مجلس حاضر بودند، شنید که فتح خان خال فرزند شجاع خان، که بمزید قوت ممتاز بود، و هیچ کس سر پنجه او نمی توانست گرفت، چون اسلام خان را دید، که تنها به سراپرده شجاع خان در آمده، خواست که او را از میان ببرد (۳)، و درین باب بمیان بایزید، واد شجاع خان، که آخر لقب باز بهادر بر خود نهاده بود، بایما و اشارت مشورت کرد. و میان بایزید نیز درین امر همدستان شد، و شجاع خان برین حال وقوف یافته، فتح خان را فرستاد تا اسباب پیشکش طیار سازد، و بعد از لحظه اسلام

(۱) در نسخه الف «تجویز نموده و گفته فرستاد».

(۲) در نسخه ج «بنده باعث تصدیع»

(۳) در نسخه ب «بر دارد».

خاطر را رخصت کرد. و صریح گفت، که من بعد تصدیق نکشیدم، که بنده ملاحظه میکند، که مبادا حقوق خدمت قدیم ضائع شود؛ و عام (۱) دولت که بتحمل چندین رنج و مشقت برپا کرده یک مرتبه از پای درآید.

و بعد از چند روز چون شجاع خان غسل کرد. و صدقات و خدیوات داخل استحقاق تقسیم نمود، روزی سوار شده، بسلام اسلام خان رفت، اسلام خان صد و یک اسب و صد و یک بسته قماش بنگاله به خان انعام فرمود. اما چون شجاع خان از طرح و وضع دریافت کرد این تملقات مشهور ببنفای ست، آن روز را بهر طور گذرانیده، بمنزل آمد. روز دیگر نوکوان خود را گفت (۲)، تا پرتال (۳) بار کردند. و مردم شهر را این گمان شد که چون پورت چوکیدن شده، میخواهد که جای دیگر منزل بگیرد. بعد از آنکه تمام مردم بار کردند. سلاح پوشیده فرمود، تا طبل کوچ نواختند، و سوار شده رو براه سارنگپور نهاد. اسلام خان از معاینه این حال آشفته شده، جمعی را بوسم تعاقب (۴) نامزد فرموده، خود نیز متوجه سارنگپور گردید. شجاع خان بعد وصول سارنگپور، در مقام سامان مردم خود شد، و چون شنید که اسلام خان می آید، بعضی مردم تحریک بر جنگ و جدال نمودند. و شجاع خان گفت، اسلام خان را نعمت زاده من میشوند، و من هرگز جنگ نخواهم کرد. و نخواهم گذاشت

(۱) در نسخه ب "علم دولت که سعی بسیار برپا شده از پا در آید".

(۲) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۵۳۶ "نوکوان خود را گفت که اسباب خود را بار کنند و درجائی دیگر فرود آید که منزل چوکیدن شده".

(۳) در نسخه ب "پرتال".

(۴) در نسخه ب "بوسم قراولی روان ساخته خود نیز متوجه سارنگپور شد چون معلوم شد که سلیم خان می آید عیال و مردم خود را پیش اندخته متوجه داندسواله شد".

که کسی این اراده بخاطر بگذراند. و بعد وصول اسلام خان بنو لاهی  
سارنگپور، از شهر برآمده عدلی و بسائی مردم خود را پیش فداخته  
بجانب بانسواله رفت.

و اسلام خان مالوه را بتصرف درآورده، عیسی خان سور را با بیست  
و در هزار سوار در قصبه اجین گذاشته خود بگوالیر مراجعت نمود. و شجاع  
خان با وجود قدرت (۱) و استعداد، اصلاً مضرت بولایت مالوه نوسانید.  
چون اسلام خان بجهت (۲) بانگیری نیازیان متوجه لاهور شد. دولت خان  
اجیالا که محبوب اسلام خان و پسر خوانده شجاع خان بود، درخواست  
گذاختن شجاع خان نمود. و او آمده اسلام خان را ملازمت کرد. و اسلام  
خان قلم عفو بر تقصیرات او کشیده، سارنگپور و ولایت رای سین و بعضی  
معال دیگر بشجاع خان داده، صد و یک اسپ و قماش بسیار و یک  
دست آفتابه و طشت طلا مرحمت فرموده رخصت ارزانی داشت.  
چون شجاع خان بجاگیر رفت، و اسلام خان بعد از مدتی باجل طبعی  
درگذشت، و امر سلطنت بمبارز خان عدلی قرار گرفت، مبارز خان  
عدلی چه بواسطه معرفت سابق، و چه نسبت اسلاف، تمام ولایت  
مالوه باستقلال بار سپرد. و او حکومت اجین و پرگنه فولاهی بدولت خان  
اجیالا، و رای سین و بهیلسا را بملک مصطفی، پسر خورد (۳) خود داد،  
و حکومت هاندیه و اشته بمیان بلیزید سپرده، خود در سارنگپور

(۱) در نسخه ب "با وجود قدرت اصلاً پیرامون مالوه نگردد".

(۲) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۵۳۷ "چون سلیم شاه افغان سور از مهر  
فتنه افغانان نیازی می خواست که متوجه لاهور شود".

(۳) در نسخه الف ج "پسر خورد خود که در یورش یوسف زئی همراه راجه  
یرمل و حکیم ابو الفتح نامزد شده بود همانجا کشته شد و حکومت هاندیه".

قرار گرفت. و چون مدتی برین نهج گذشت، و سلطنت دهلی اختلال پذیرفت، و هر یکی که در گوشه بود، استقلال یافت، شجاع خان باجل طبیعی در گذشت.

ایام حکومت شجاع خان دوازده سال بود.

### ذکر باز بهادر بن شجاع خان.

بعد از فوت شجاع خان، بایزید پسر بزرگ او خود را بسارنگپور رسانیده تمام حشم و اسباب پدر متصرف شد. و چون دولت خان اجین بواسطه قرب منزلت اسلام خان، نزد مردم معزز و محترم بود، و همه خواهان او بودند، میان بایزید جمعی را دلاسا نموده، والد خود را پیش دولت خان فرستاد، تا طریقه مصالحه درمیان آورد. و آخر الامر رایها بران قرار گرفت، که سرکار اجین و مندور بعضی محال دیگر را دولت خان متصرف شود، و سارنگپور و محال خالصه شجاع خان و سرکار هندیه و کوتلی پیراهه (۱) و ولایت بیهارا به میان بایزید متعلق باشد. و سرکار رای سبن و بهیلسا و محال دیگر، که دران نواحی واقع ست، ملک مصطفی قابض گردد. و بعد تقویر صلح میان بایزید بقصد غدر متوجه اجین شد. و درمیان مردم می گفت که من بواسطه تعزیت رسانیدن، بخدومت میان دولت خان میروم. دولت خان خون گرفته، از غدر او غافل بود، بر دست او کشته گردید، و سر او را بسارنگپور فرستاده، بر دروازه آویخت.

بعد از ان، اکثر بلاد مالوه را متصرف شده، چتر بر سر گرفت، و خود را باز بهادر شاه خطاب داد. بعد تفسیق مهمات آن صوبه، متوجه رایسین

(۱) در نسخه الف «کوتلی پراهم».

گردید، و ملک مصطفی که بمزید شجاعت و قوت اختصاص داشت، بمقابله آمده. بعد از محاربات شکست یافت. و باز بهادر رایسین و بهیاسا را بمردم خود سپرده متوجه کدوازه (۱) گشت، و آنجا چون در تصرف طائفه میانه بود، سلوک دلخواه ازان جماعه بوقوع نمی آمد. جمعی از سرداران میانها، که همراه او بودند، آنها را در چاه انداخته، هلاک کرد، و خود بجنگ آن گروه راهی شد، و آن جماعه بعصار داری قرار داده، در جنگ تقصیر نکردند، و به فتح خان خال باز بهادر که سابقاً شمه از احوال او مرقوم گشته، توپها رسید، و بآن در گذشت. بالاخر کدوازه را متصرف شده، بسارنگپور آمد.

و بعد از چند گاه بقصد تسخیر گروه کتذکه (۲)، با لشکر آراسته متوجه شد، و چون بولایت مذکور درآمد، رانی درگوتی که زن راجه کتذکه بود، و بعد از فوت شوهر خود حکومت میکرد، کوندوان (۳) را جمع نموده، بر سر کهاتی (۴) جنگ انداخت. و چون پیادهای رانی پیش از مور و صلح بودند، از اطراف و جوانب کهاتی مردم را فریادگرفتند. و باز بهادر سراسمیه و حیدران شده، راه فرار پیش گرفت. و تمام حشم او بدست رانی درگوتی افتاد. و مردم خوب او در آنجا ماندند. و باز بهادر بصد محضت خود را بسارنگ پور رسانیده، در مقام اصلاح شکست و ریخت سپاه درآمد.

(۱) در نسخه الف «کدورالا» و در نسخه ج «کدروالا»، و در تاریخ فرشته «کدواله».

(۲) در نسخه الف «کشک» و در نسخه ج «کشکه»، و در تاریخ فرشته صفحه ۵۳۸ «کتذکه».

(۳) در نسخه الف «کوندا» و در نسخه ج «کوندان»، و در تاریخ فرشته صفحه ۵۳۸ «کوندان».

(۴) در نسخه الف «کهاتی».

و چون محکمت بسیار کشیده بود، خواست که روزی چند بعیش بگذراند، و هر جا که مطرب و مغنی بود، جمع ساخته تمام روز و شب بعیش و عشرت مصروف می شد.

تا آنکه در شهر سنه سبع<sup>(۱)</sup> و سبعین و تسعمانه، حضرت خلیفه الهی خَدَّ اللهُ ظِلَّالَ رَأْفَتِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ را میل تسخیر ممالک مالوه در فرق آسمان سامی جا کرد. و ادهم خان و پیر محمد خان و صادق خان و قیا خان و شاه محمد خان قندهاری و پسرش عادل محمد و محب علی خان و جمیع دیگر از بغدها را به تسخیر مالوه و خدمت فرمودند. امراء عالی شان بکوچ متواتر متوجه سارنگ پور شدند، چون قریب بموضع کیتور<sup>(۲)</sup>، که یک فرسخی سارنگ پور است رسیدند، باز بهادر از صحبت زنان مغذیه برخاسته، بجنگ مردان مرد راهی شد. اگرچه افغانان کار کرده، جنگ دیده، بسیار در خدمت او جمع شده بودند، اما چون اقبال راهبر او نبود، اندک جنگ کرده گریخت. و آن ملک در تصرف اولیای درانت قاهره درآمد. و تفصیل این معرکه و باقی حروب مالوه، در احوال حضرت خلیفه الهی آفَاضَ اللهُ عَلَى الْعَالَمِينَ بَرَةً و أَحْسَنَهُ و أَيْدَى اللهُ أَيَّامَ عَمْرِهِ مَقْرُونًا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ مشروح و مبین گذارش یافته.

باز بهادر را زنی بود روپ منی نام، که عاشق و فریفته او بود، و اشعاری که بزبان هندی می گفت، نام روپ منی را داخل می کرد. و بصحبت زنان و مجالست اهل نغمه ابتلاء عظیم داشت. مدت شایسته سال در بلاد مالوه حکومت کرد، بعد از آنکه از مالوه فرار نموده بگجرات

(۱) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۵۳۸ "سنه ثمان و ستین و تسعمانه".

(۲) در نسخه الف "کنور".

رفت ، و از گجرات پیش رانا که حاکم قلعه کولبهل میر و چنور بود رفت .  
و از آنجا به ملازمت حضرت خلیفه آلهی آمده ، در سنک بندگان منظم  
گشت ، و سالها در خدمت بود ، تا ودیعت حیات سپرد . و تا امروز این  
ملک در تصرف گماشتهای این دولت روز افزون ست .

### طبقه سلاطین بلاد کشمیر .

از سنه سبع و اربعین و سبعمائه تا سنه خمس و تسعین و تسعمانه  
دویست و چهل و نه سال . مدت حکومت سلاطین اسلام در بلاد کشمیر  
بود .

### ذکر حکومت سلطان شمس الدین آل طاهر .

پوشیده نماند که ولایت کشمیر همه وقت در تصرف راجها  
بود ، و از پی یکدیگر حکومت میکردند ، تا در سنه خمس عشر و سبعمانه که  
ایام حکومت راجه (۱) سردیو بود ، شاه میر نام شخصی که نسبت خود  
چنین می گفت که شاه میر (۲) بن طاهر آل بن آل شاشب بن کرشاشب  
ابن نیکروز ، و انتهای نسب خود ، با رجن که یکی از پاندوان ست ، و احوال  
پاندوان در مهابهارت ، که بفرموده حضرت خلیفه آلهی ترجمه نموده ، روزم  
نامه موسوم ساخته اند مذکور ست ، می نموده . آمده ، نوکر راجه شده ،  
مدتی خدمت کرده اعتبار یافت ، و چون راجه سردیو در گذشت ،  
و پسر او راجه رنجن بحکومت نشست ، شاه میر را وزیر خود ساخته

(۱) دو نسخه ب و ج "شسه دیو" و در فرشته جلد دوم صفحه ۶۳۷ "سیده دیو".

(۲) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۶۳۷ "شاه میرزا".

مدلیو کارخانه حکومت برو گذاشت. و اتالیقی پسر خود، که چندر نام داشت، بنا بر تفویض نمود. و چون راجه رنجن فوت کرد، راجه اودن (۱) که قرابت دار او بود، از قندهار آمده، بحکومت نشست، و شاه میر را که اتالیقی چندر بن راجه رنجن میکرد، وکیل خود ساخت. و دو پسر او را که یکی جمشید و دیگری (۲) عالی شیر نام داشت، اختیار (۳) نموده صاحب اختیار ساخت، و شاه میر را در پسر دیگر نیز بود، یکی شیر اسامک (۴) و دیگری هندال نام، و اینها صاحب داعیه و حالت بودند.

چون شاه میر و پسران از غلبه و استیلاء بهم رسانیدند، به تقریبی راجه اودن دیو ازیشان رنجیده، از آمدن بخانه خود منع کرد. و شاه میر و پسرانش تمام پرگنات کشمیر را متصرف شده، اکثر نوکران راجه را از خود ساختند. و روز بروز قوت و غلبه می یافتند، و راجه زبون تر میشد، تا در سنه سبع و اربعین و سبعمانه راجه اودن دیو درگذشت، و زن او کوپا دیوی قائم مقام شد، و خواست که بنستقلال حکومت نماید. او بشاه میر پدعام فرستاد، که چندر بن راجه رنجن را بحکومت بردار. و شاه میر قبول این امر نکرده، اذقیان نمود، و انی با لشکر بسیار بر سر او رفته، گرفتار گشت. و معنی

\* مصرع \*

صید را چون اجل آید، سوی صیاد رود

ظاهر شد، بعد از آن شاه میر را بشوهری قبوی کرده، اسلام آورد. و یک روز و شب باهم بودند. روز دیگر شاه میر او را گرفته مقید ساخت،

(۱) در نسخه ج "اودن".

(۲) در نسخه ب "یکی جمشید و یکی مبشر نام".

(۳) در نسخه الف "اختیار نموده صاحب اختیار".

(۴) در نسخه ب "شیر اسامک" و در نسخه ج "شیر آسا".

و لوای حکومت بر افراخته، خطبه و سکه بنام خود کرده خود را سلطان شمس الدین خطاب داد، و چون ابتداء ظهور ملت حنفی در بلاد کشمیر از زمان اوست، ابتداء طبقه کشمیر ازو کرده شد.

## ذکر سلطان شمس الدین.

انقصه چون سلطان شمس الدین به حکومت رسید، رسوم ظلم و تعدی که از حکام سابق مانده بود، همه را بر طرف ساخت. و خاطر خود از اعدا جمع نموده، تمام ولایت کشمیر را، که از قتل و غارت دلجو (۱) خراب شده بود از سرفرو تعمیر نموده، برعایا نوشته داد، که زیاده از شش یک محصول ازیشان نخواهد گرفت.

\* بیت \*

رایت بادشاه دین پرور،	سایه افکند بر جهان یکسر
مسرعان فلک رسانیدند،	خبر عدل او بهر کشور
قالب فتنه گشت زار و نزار،	خانه ظلم گشت زیر و زبر

گویند که دلجو میر بخشش قندهار بود، بجمعیت تمام بر سر کشمیر آمده، تمام آن ولایت را زیر و زبر ساخت. و واجه سر دیو، زر بسیار برعایا توجیه (۲) انداخته بجهت پیشکش دلجو فرستاد، و خود بکوشه بدر رفت. و ازین صمر تمام ولایت کشمیر خراب شد، و دلجو بواسطه کثرت سرما آنجا نتوانست بود، بقندهار باز گشت.

و چون آوازه شجاعت و نیک نامی سلطان شمس الدین در اطراف شهرت گرفت، و از روی استحقاق بکار حکومت مشغول شد، جمعی را از

(۱) در نسخه ب «غارت خراب شده».

(۲) در تازیانه نوشته جلد دوم صفحه ۶۳۸ «زر بسیار برعایا توجیه یعنی مصادریه

طاعت آن، که مخالفت ورزیده بودند، از ولایت کشتوار گرفته، سیاست رسانید.

و بعد از استقرار و استقلال جمیع امور را بعهده جمشید و علی شیر پسران خود گذاشت. و خود بفراغت و عبادت مشغول شد، و در گذشت، و مدت حکومت او سه سال بود.

### ذکر سلطان جمشید بن سلطان شمس الدین.

چون سلطان شمس الدین اجابت داعی حق نمود، سلطان جمشید بتفاتیق اعیان دولت بجای پدر جاوس نمود، و از علی شیر که در جمیع امور در ایام زندگی پدر باو شرکت می نمود، همیشه ملاحظه داشت، و در مقام دوع و رفع یک دیگر می بودند. چون سپاهیان جمشید بر علی شیر گرد آمدند، او را بساطفت برداشته، در دنی پور<sup>(۱)</sup> که شهرست مشهور نشستند، جمشید بر سر ایشان لشکر کشید، و اولاً آن جماعه را برفق و مدارا طلبیده، طرح صلح انداخت. و علی شیر از مصالحه کردن پیچیده، بچنان تعجیل بر لشکر سلطان جمشید شبنگون آورد، و او را شکست داد، و بعد از شکست یافتن، سلطان جمشید چون شنید، که دنی پور خالی ست بتخریب آن متوجه شد. و سپاهیان علی شیر که بمحافظت و حراست آن معمور بودند، بچنگ پیش آمده اکثری بقتل رسیدند. درین اثنا چون علی شیر فتح نموده بآن حدرد رسید، سلطان جمشید در خود طاقت مقاومت مفقود دیده، بولایت کمرج<sup>(۲)</sup> فرار نمود.

(۱) در تاریخ فرشته صفحه ۲۴۹ "در مدنی پور که شهرست مشهور بوده او را پادشاهی برداشتند".

(۲) در نسخه ب "کمرج گریخت".

و سراج نام وزیر جمشید که محافظت سری نگر بعهده او بود، علی شیر را از شہراچہ (۱) طلبیده، سری نگر را باو سپرد. و جمشید بعد ازین واقعا کمر (۲) نہ بست. و یک سال و دو ماہ حکومت کرده درگذشت.

### ذکر سلطان علاء الدین.

چون سلطان جمشید در گذشت برادر کهنرش، که علی شیر نام داشت، خود را سلطان علاء الدین خطاب داده، بر تخت نشست. و برادر خورد خود شیر اشامک را صاحب اختیار ساخت. و در ابتداء عهد او فووانی بسیار شد. و در آخر قحط عظیم بهم رسید، و خلق بسیار تلف شدند. و طائفه استری را، که مخالفت ورزیده در کشتوار رفته بودند، باطائف الحیل بدست آورده، در کشمیر محبوس ساخت. و علم استیلاء برافراخت، و نزدیک یحیی پور (۳) شہری بقام خود بنا نمود. از احکام مخترعه او بود، که زن بدکار از مال شوهر ارث نگیرد.

مدت حکومت او دوازده سال و هشت ماہ و سیزده روز بود.

### ذکر سلطان شہاب الدین بن سلطان

#### شمس الدین.

چون سلطان علاء الدین مراحل زندگانی طی نمود، برادر خوردش، که شیر اشامک نام داشت، بعد ازو بسططت رسید. و او صاحب داعیہ

(۱) در نسخه ج «از شہراجردہ طلبیده».

(۲) در فرشته صفحہ ۶۳۹ «کمر نبسته پادشاهی را وداع کرد».

(۳) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحہ ۶۵۰ «نزدیک بغشی پور».

و شجاع بود، و اخلاق پسندیده داشت. روزی که فتح نامه از جانی نمی آمد، آن روز را داخل ایام عمر نمی<sup>(۱)</sup> دانست. و آثار کدورت از بشرف او ظاهر می شد، ولایت مجددۀ او بمالکان قدیم می سپرد. و لشکر بکنار آب سند کشید. گویند چون حاکم آن دیار بچنگ پیش آمد، شکست یافت، و سکنۀ قندهار و غزنین ازو دائم در هراس بودند. و به آشت نگر که آن به آتش نفر مشهور است، و برشاور<sup>(۲)</sup> رفت. و از مخالفان، جمعی عظیم را بقتل رسانید. و بقتل هندوکش درآمد. بواسطۀ صعوبت<sup>(۳)</sup> راه محنت بسیار کشیده مراجعت نمود. و کنار آب سنلج معسکر خود ساخت، و راجه نگر کوت، که بعضی از مجال متعلقۀ دهلی را غارت کرده، برگشته بود، در راه سلطان را ملازمت نموده، غنائم بسیار که بدست آورده بود، همه را بساطان گذرانیده، اطاعت نمود. حاکم تبت بملازمت آمده، درخواست کرد، که افواج سلطان ولایت او را آسیب نرسانند.

و چون اطراف ولایت را مستقر ساخت، بمقر حکومت قرار گرفت. برادر خرد هندال نام را ولی عهد خود ساخت. و حسن برادرش را که هر دو پسر حقیقی او بودند، بگفته زن دیگر، که بمادر ایشان نزاع داشت، بچانب دهلی اخراج کرد، و لجهمی نگر و شهاب پور را تعمیر نمود، درگذشت.

و مدت حکومت او بست سال بود.

(۱) در نسخۀ ب «داخل عمر نمی شمرد».

(۲) در نسخۀ ب «به بشاور» و در نسخۀ ج «بشاور».

(۳) در نسخۀ ب «بقتل هندوکش رفته از جهت صعوبت سرما نتوانست رفت

و راجه نگر کوت».

## ذکر سلطان قطب الدین بن شمس الدین.

چون سلطان شهاب الدین بساط زندگانی را در نوردید، برادرش هذدال نام بعد از بساطت رسید و خود را سلطان قطب الدین نامید، و از صاحب اخلاق پسندیده بود. و در تدفین احکام خود اهتمام تمام داشت. بود او (۱) نام سرداری را به تسخیر قلعه لوهراکوت که در تصرف بعضی امراء سلطان شهاب الدین بود، فرستاد، بعد از آنکه جنگهای صعب میان فریقین فتنه بود، او کشته شد، و برادر زاده خود حسین (۲) بن شهاب الدین را از دهلی طلب نموده، می خواست که ولی عهد خود سازد، و لیکن اهل حسد سلطان را ازین داعیه پشیمان ساختند. و برگشتن او انرا نمودند. یکی از امراء سلطان که زای زاول نام داشت، حسن را برین معنی آگاه ساخت، و با حسن از راه کشمیر فرار نموده، بلوهرکوت رفت. و بعد ازین زمین داران هر دو تن را گرفته، نزد سلطان فرستادند، زای زاول سیاست رسید، و حسن محبوب گشت.

و در آخر عمر، از سلطان دو پسر متولد گشت. یکی را سیکار (۳) و دیگری را هیبت خان نام نهاد. و این هر دو پسر خورد بودند، که سلطان از عالم رفت.

مدت حکومت او پانزده سال و پنج ماه بود.

(۱) در نسخه ج "لوار".

(۲) در نسخه ب "حسن".

(۳) در نسخه ب "شکار" و در نسخه ج "سکار".

## ذکر سلطان سکندر بت شکن بن قطب الدین بن شمس الدین که سیکار نام داشت.

باتفاق وزراء و امراء بجای پدر نشست، و مهمات را از پیش خود گرفته روی نادری وزیر را، که صاحب اختیار بود، بجانب تبت نامزد کرد. و او آن ولایت را فتم کرده، چون جمعیت بهم رسانید، بغی ورزیده در نواحی پهنیر<sup>(۱)</sup> با سلطان جنگ کرده، شکست یافت، عاقبت گرفتار گشته، محبوس شد. و خود را دران حبس گشت. و لشکرهای عظیم نزد سلطان جمع آمده تمام اطراف مسخر گشت.

و دران ایام که حضرت صاحب قرانی امیر تیمور به تسخیر هند آمدند، فیل برای سلطان فرستادند. سلطان ازین معنی مباحثات نمود، عرضه داشت بملازمت صاحب قرانی مشتمل بر اخلاص و اظهار بندگی فرستاد<sup>(۲)</sup>. و نوشت که هر جا که حکم شود، بملازمت بوسم، و ایلچیان صاحب قرانی را رعایت بسیار کرده رخصت نمود. چون نسبت اخلاص و بندگی او بعرض صاحب قرانی رسید، التفات بحال او فرموده، خلعت طلا درزی با اسپ و زین مرصع فرستادند، و فرمودند، که چون رایات جلال از دهلی بجانب پنجاب معطوف گردد، او بملازمت برسد. سلطان سکندر بموجب این حکم وقتی که صاحب قرانی از کوه سواک پنجاب متوجه بودند، با پیشکش بسیار رزانه ملازمت گردید. در اثناء راه شنید، که بعضی از امراء صاحب قرانی گفته اند، که سلطان سکندر باید که هزار

(۱) در نسخه الف «نیر» و در نسخه ج «خبر سر».

(۲) در نسخه ب «فرستاد محلی که متوجه پنجاب بودند با پیشکش بسیار

متوجه درگاه شد در راه شنید».

اسب پیشکش بیارد. و سلطان ازین خبر پریشان خاطر گشته باز گشتند. و عرض داشت نوشتن، که چون پیشکش لائق بهم نرسید، روزی چند این عزیمت در توقف افتاد. آن حضرت بر مضمون اطلاع یافتند، بران جماعه که گفته بودند، که سلطان سکندر باید که هزار اسب پیشکش بیارد، اعراض فرمودند. و ایلیچیان سلطان سکندر را نوازش نموده، فرمودند، که وزراء نامعقول گفته اند، باید که سلطان بی دغدغه خاطر متوجه ملازمت گردد. چون سلطان این خبر از ایلیچیان شنید، بخوشحالی تمام بعزم ملازمت آن حضرت، از کشمیر بیرون آمد، چون از باره سوله گذشت، شنید که حضرت صاحب قرانی از آب سنده گذشته متوجه سمرقند شدند. ایلیچیان را با پیشکش بسیار بخدمت آن حضرت فرستاده، بکشمیر مراجعت نمود.

و از بس که سخاوت داشت، علماء عراق و خراسان و ماوراء النهر روی امید باستان او آوردند. و دین اسلام در کشمیر شائع گشت. \* بیت \*  
چندان همتش زد صلابی کرم که مایوس را گشت حرمان حرام  
شد از بس که اسلام رونق گرفت، حریم درش قبله خاص و عام  
و از علماء سید محمد را، که سرآمد فضلاء بود احترام بسیار می نمود،  
و بشکستن اصنام و معابد کفار اهتمام تمام داشت. از جمله بتکده عالی بود (۱)  
و در بحراره که آن را بمهادیو منسوب میداشتند. سلطان آن را برافداخت،  
و هرچند نه او را کافتند، و بآب رسانیدند نهایت را نیافتند. و معبد دیگر را،  
که در جکدر (۲) بود، شکستند، و شعلهای عظیم برخاست، چنانچه سلطان آن را

(۱) در نسخه ب «عالی بود در بحراره که مهادیو» در نسخه ج «عالی بود در بحراره» و در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۵۳ «از انجمله بتکده عالی که در باغ بحرآرا بود او را بمهادیو منسوب می ساختند».

(۲) در نسخه ج «جکدره» و در تاریخ فرشته «جکدبو».

مید، و راجه المادت (۱) دیوهره (۲) بغیر، معبد در سن پور ساخته بود، و از منچگان معلوم کرده، که بعد از هزار و یک صد سال، سکندر نام پادشاهی این را خراب خواهد ساخت، و صورت عطار که دروست خواهد شکست، و این مضمون را بر صفحه از مس کفده، و در صندوقی انداخته، در زیر آن عمارت دفن کرده بودند. و در وقت شکستن آن عمارت، آن نوشته را یافتند، سلطان فرمود، کاشکی این صفحه را بر ظاهر عمارت می گذاشتند تا من حکم بویرانی او نمی کردم (۳). و شراب (۴) و تمغا بیک قلم از ولایت او بر طرف بود.

و در آخر عمر تپ محرق بهم رسانید، و میران خان و شاهي خان و محمد خان را که هر سه پسر او بودند طلبیده وصیت نمود، و میران خان را خطاب علی شاه داده سلطنت را بار گذاشت و در گذشت. و مدت حکومت او بیست و دو سال و نه ماه و شش روز بود.

## ذکر سلطان علی شاه بن سلطان سکندر بت شکن

سلطان علی شاه که میران خان نام داشت. با وجودی که خورد سال بود، صلابت و مهابت او در دلها قرار گرفته، مردم اطراف منقاد او شدند.

(۱) در نسخه الف «المسادت» و در نسخه ج «المقادات» و در فرشته صفحه ۶۵۴ «للتاوت».

(۲) در تاریخ فرشته جلد دوم صفحه ۶۵۴ «راجة للتاوت» پیش از ظهور اسلام دیوهره در غایت عظمت.

(۳) در نسخه ب «و حکم منچگان باطل می شد».

(۴) در نسخه ب «در ممالک او شراب و بهنگ و طعما بر طرف شد» و در نسخه

ج «شراب و تمغا».

و در اوائل حال جمیع مهمات را بعهده سیه بهت، که مسلمان شده وزیر سلطان سکندر بود گذاشت. و در مدت چهار سال که وزیر بود، انواع تعدی و ظلم بر خلایق کرد. اکثری از هندوان جلاء وطن گشتند، و بعضها خود را کشتند، چون سیه بهت (۱) بمرض دق درگذشت، سلطان برادر خورد خود، شاهی خان را که بشجاعت و کیاست مشهور بود، بوزارت برگزید (۲)، و بعد از آن شاهی خان را ولیعهد ساخته، محمد خان برادر خورد را بطاعت او وصیت نموده بازاده سیر از کشمیر بر آمد، و بر سر راجه جمو، که خسر او بود، رفت.

درین ولا بعضی از ارباب غرض او را از ولیعهد ساختن شاهی خان پشیمان ساختند. راجه جمو و راجه راجوری بمدد علی شاه رفته، کشمیر را بار دیگر در تصرف او آوردند. و شاهی خان از کشمیر بسیال کوث رفت، درین وقت جسرت کهوکهر، که در بند صاحب قرانی بود، بعد از وفات آن حضرت از سمرقند گریخته، به پنجاب آمد. و تسلطی تمام پیدا کرده بود. شاهی خان بجسرت کهوکهر پیوسته (۳) او را گرفته بر سر علی شاه آورد، و علی شاه با لشکر اقبوه بر سر جسرت رفت، و جنگی عظیم روی داد. و از طرفین خلایق بسیار بقتل رسیدند. گویند چند قالب بی سردار جنگ گاه برخاسته، بحرکت درآمده بود، و قرار داد آن هذست که در جنگی که ده هزار کس کشته شود، یک قالب بی سر که بهندی آنرا کینده (۴) می گویند، برخاسته بحرکت می آید. آخر علی

(۱) در فرشته صفحه ۶۵۵ "سیه بت" و در نسخه ج "سته بهت".

(۲) در نسخه الف و ج "برگزید و او جمیع مهمات را از پیش خود گرفت و بعد

از آن شاهی خان را جانشین خود ساخت".

(۳) در نسخه الف و ج "پیوسته ازو کومک گرفته بر سر علی شاه آورد".

(۴) در نسخه ج "کنده".

شاه تاج نیارده گریخت، و شاهي خلی بنعاقب او بکشمیر آمد. مردم شهر از آمدن او خوشحالیها کردند.

مدت حکومت علی شاه شش سال و نه ماه بود.

## ذکر سلطان زین العابدین بن سلطان

سکندر بت شکن که عبارت از

شاهی خان ست.

سلطان زین العابدین بعد از برادر بر سریر سلطنت تمکن جست (۱)، و جسرت کهوگر بقوت لشکر سلطان اگرچه نتوانست تسخیر دهلی نمود، اما تمام پنجاب را در تصرف درآورد. و تبت و تمام ولایت که در کنار آب سندھ واقع است، در تصرف سلطان در آمد. و برادر خورد خود محمد خان را صاحب مشورت ساخته، مدار تمام مهمات بعهده تدبیر او نهاد. و خود نیز بتشخیص قضایا و معاملات کوشش بلیغ داشت، و بجمیع طوایف صحبت میداشت. و کسب علوم و فنون نموده بود. و در مجالس او از اهل دانش از هندو و مسلمان همه رقت می بودند. و در علم موسیقی مهارت تمام داشت. و در تعمیر ولایمت کشمیر و تکثیر زراعت و گذدن جوپها آن توفیق که او یافت، هیچ کس را از حکام کشمیر دست نداده بود.

\* بیت \*

ز هر کس ناید این کز ابر همت      نهال عهد را سوسبزر دارد

(۱) در نسخه ب «تمکن جست و برادر خود محمد خان را مدار علیه ساخته

تمام مهمات را بعهده او گذاشت در مجلس او اهل علم».

و در ولایت او هر جا که دزدی واقع شدی، تاوان آن بر رئیس آن موضع مقرر بود. ازین جهت دزدی بالکلیه بر طرف شده بود. و نرخ نویسی در زمان او پیدا شد. و بر روزهای مس کننده، و در هر شهر گذاشته بود، که رسوم ظلم از ولایت کشمیر برانداخته شد. و هر که بعد از ما باشد، و باین دستور عامل نباشد، او داند و خدا.

و بالتماس سری بهت، که در طبابت بی نظیر روزگار بود، و از سلطان انواع رعایت یافته، برهمدان دیگر که در عهد سلطان سکندر بسعایت سیه بهت جلالی وطن شده بودند، باز آمده، در معابد و مقامات مقرری خود، قرار گرفتند. و وظایف بر ایشان مقرر گشت، و سلطان از برهمدان عهد گرفت، که آنچه در کتب ایشان مسطور است، خلاف آن نقل نکنند، و بعد از آن آنچه رسوم ایشان بود، مثل قشقه کشیدن و سوختن زنان همراه شوهران، و غیر آن که سلطان سکندر برانداخته بود، همه را از سر نو احیا نمودند.

و جورمانه و پیشکش و سائر حبوب از رعایا معاف داشت. و حکم فرمود، که سوداگران متاعی را که از اطراف بیارند، پنهان نکنند. و از عین فاحش اجتناب نموده، باندک سود بفروشند، و زندانیانی، که در عهد سابق مقید بودند، همه را رها کرد. و هر ولایت که فتح می شد، خزانه آن بغارت میداد، و موافق پای تخت خویش، خراج بران ولایت مقرر ساخت. و متمردان را گوشمال داده بمرتبه لایق نگاه می داشت.

و فقیران و ضعیفان را رعایت نموده نمی گذاشت، که از پا درایند، و در روی زن بیگانه، و در مال غیری، نظر بخیانت و طمع اصلا نمی کرد. و از روی شفقت بر رعایا که جریب از آنچه معهود بود زیاده ساخت، و وجه خرج خاصه سلطان، از حامل کان مس که بهم رسیده بود، و مزدوران درانجا

کار می کردند، می بود. و چون در عهد سلطان سکندر، بتان از زر و نقره و مس و غیره را شکسته سکه زده بودند، و آن زر کسادی پیدا کرده بود، حکم شد تا بر مس خالص، که از آن کان پیدا می شد، سکه زدند، و رایج ساختند. و حسن سلوک او بمرتب بود، که از هرکه میرنجید، او را بقوعی از ولایت خود اخراج می کرد، که او نمی دانست، که سلطان ازو بچه سبب رنجیده است. و در باب هرکه تفرول بد می راند همچنان می شد. و خلایق در عهد او بهر وضعی (۱) و ملتی که می خواستند می بودند، و برهمنان که در زمان سلطان سکندر مسلمان شده بودند، اکثر مرتد گشتند. و از علماء کسی را مجال گرفت بر (۲) ایشان نبود. و نزدیک بکوه مازان جوئی را آورده، شهری بنا کرده، که آبادانی آن تا پنج کروه بود. و دیگر شهرها را نیز آبادان کرد. و در کاپور (۳) و غیر آن آنها از دور آورد، و جویها کند، و پلها بست و در هر جا که او آباد کرده بود، علماء و فضلاء و مساکین را متوطن ساخته دایم از احوال ایشان خبردار بود. و در مقام جمع خزائن نبود، بلکه آنچه بدست او می آمد، صرف مصارف می گشت. \* بیت \*

چو نتوان نقد جان بر جائیکه داشت  
چرا نقد دگر باید نگه داشت

و در زمان او سلطان محمد نامی، که هم شاعر بود و هم دانشمند پیدا شد، و بهر بحر و قافیة که می خواست، در بدیبه شعر می گفت. و در هملن لحظه که از مشکلات علمی ازو سوال می کردند، بی تامل حل

(۱) در نسخه الف « بهر وضعی ».

(۲) در نسخه ب « کسی را مجال مع ایشان نبود - در زمان او سلطان محمد

نامی که هم شاعر ».

(۳) در نسخه الف « کاپور ».

می کرد. و سلطان هم تعظیم علماء اسلام بسیار می کرد، و می گفت که ایشان مرشدان ما اند، و هم جوگیان را بواسطه غربت و ریاضت احترام می نمود، و بعیب هیچ طایفه نظر نمی کرد، و از بس که فراست داشت، هر قضیه مشکل که مردم از تشخیص آن عاجز می آمدند، او در بدیهه بفیصل میرسانید. از جمله زنی که تعصب به اتباع خود داشت، شبی پسر صغیر خود را کشته، در خانه اتباع انداخت، و صباح نهمت خون برو بسته بداد خواهی نزد سلطان آمد، و زرا بعد از تفحص بسیار از تحقیق آن بعجز اعتراف نمودند. سلطان خود توجه بفیصل آن فرمود، اول آن اتباع را که متهم بود، در خلوت طلبیده تهدیدات نموده، دقیقه از دقیق بروی فرو نگذاشت. چون آن زن ازین عمل بری بود بهیچ وجه اعتراف ننمود. آخر سلطان فرمود، که اگر تو برهنه شوی و بحضور مردم بخانه خود روی، آن معنی دلیل بر صدق تو تواند بود. زن از حیا سر فرو افکنده گفت، نزد من مردن به ازین عمل است، بخون خود راضی شدم، و لیکن اختیار این عمل بخود قرار نمی توانم داد.

سلطان دست ازو باز داشته، آن زن دیگر را که دعوی می کرد طلبیده گفت، اگر تو در دعوی خود راستگاری در حضور مردم برهنه شو. آن زن بی ملاحظه خواست، که برهنه شود، سلطان مانع آمده، فرمود که جرم این<sup>(۱)</sup> کار ازوست، و نهمت بر اتباع نهاده. و بعد از آن که تازیانه چند برو زدند، اعتراف نمود.

سلطان دزدان را نمی کشت، بلکه می فرمود تا زنجیر دریای ایشان انداخته، هر روز در عمارت کار می کردند، و طعام می یافتند. و از جهت

(۱) در نسخه الف « این کار است » و در نسخه ج « این کار اوست ».

آنکه جانوری کشته نشود، حکم منع شکار کرده بود. در رمضان گوشت نمی خورد. و از جهت بخشش او سازندها<sup>(۱)</sup> و خوانندههای اطراف، رو بکشمیر آوردند، از آن جمله ملا عودی که از شاگردان بیواسطه خواجه عبد القادر بود، از خراسان آمد، و عود را چنان فواخت که باعث خوشحالی سلطان گردید، و بانواع عنایت سرافراز گشت. و ملا جمیل حافظ، که در شعر و خوش خوانی عذیم المثل بود، نیز از سلطان رعایت‌هایی کلی یافت. و نقش‌های او تا امروز در کشمیر مشهور است. و حبیب آتش باز که تفنگ در کشمیر او پیدا کرده در زمان سلطان بود. و در فن آتش بازی نظیر خود نداشت، و کتاب سوال و جواب که متضمن فوائد بسیار است، سلطان بانفاق او تصنیف کرده، و رقاصان و ریسمان بازان و فتوها در زمان او بسیار پیدا آمدند، و کسان بوده اند، که یک نقش را در درازده مقام ادا می نمودند.

و در بعضی اوقات که سلطان را خوشحالی زر میداد، می فرمود تا، باب و بین و غیر آن از آلات سرود را بزر گرفته، رقص می ساختند. ستوم<sup>(۲)</sup> نام زیرکی بود که بزبان کشمیر شعر میگفت، و در علوم هندی سرآمد روزگار بود، و زین حرب نام کتابی تصنیف کرده، تمام واقعات سلطان را در آن بتفصیل آورده بود، و لودی بهت شاه نامه را بتمام یاد داشت، مامک<sup>(۳)</sup> نام کتابی در علم موسیقی بنام سلطان تصنیف کرده، بدین سبب مورد الطاف گردید. سلطان بزبان فارسی و هندی و تبتی و غیر آن اطلاع داشت و بسیار از کتب عربی و فارسی را بفرموده او بزبان هندی

(۱) در نسخه ب «سازندها و گویندهای عالم رو بدرگاه او نهادند».

(۲) در نسخه ج «سیوم» و در فرشته صفحه ۶۶۰ «سوم».

(۳) در نسخه ج «بانک نام».

ترجمه کردند، و کتاب مهابهارت که از کتب مشهورست، و کتاب راج  
ترکنی که عبارت از تاریخ بادشاهان کشمیرست، بفرموده او بفرمودی  
ترجمه کردند.

- و سلطان مغفور ابو سعید سلطان از خراسان اسپان تازی و شتران  
بختی برسم هدیه نزد سلطان فرستاد. و سلطان ازین معنی خوش حال  
گشته در برابر آن خوراهاهی زعفران و قطلس و مشک و شال و کاسهای  
بلورین و دیگر غرایب کشمیر، در ملازمت خاقان مرحوم روانه گردانید. سلطان  
بهلول لودی و سلطان محمود گجراتی نیز نفائس ملک خود بخدمت  
سلطان فرستاده، رابطه مودت را مستحکم می ساختند. و حاکم مکه معظمه  
و مصر و گیلان و غیر آن نیز تحف و هدایا فرستاده، همین شیوه را مرعی  
میداشتند. بادشاه سند اسباب و اشیای بسیار بمصحوب یکی از ملازمان  
خود با قصیده در مدح سلطان فرستاد. و سلطان را از خواندن آن قصیده  
خوشحالی تمام روی داد. و درنگرسین نام راجه گوالیر چون معلوم کرد  
که سلطان را بعلم موسیقی و سنگیت رغبت تمام است، دو سه کتاب معتبر  
این فن ارسال نمود. و پسرش راجه کوت<sup>(۱)</sup> سن نیز بعد از پدر ساسله اخلاص  
و اتحاد را مرعی میداشت. و راجه تبت دو جانور غریب خوش شکل را که  
بزبان اهل هند هنس می گویند از موضع مان سرور که آب آن تغیر پذیر  
نیست، بدست آورده نزد سلطان فرستاد. سلطان را از دیدن آن جانوران  
مسرت تمام روی داد. و از جمله خاصیت آن جانوران یکی این بود که چون  
شیر را بآب مخلوط کرده پیش آنها می گذاشتند، اجزای شیر را بمنقل  
از اجزای آب جدا ساخته می خوردند، و آب خالص می ماند.

(۱) در نسخه ج «کوب نند».

و سلطان در اوائل حال، محمد خان برادر خرد خود را ولی عهد ساخته، مدار مهمات برو گذاشته بود، بعد از وفات او، پسر او حیدر را بجای او، اعتبار نموده، تمام مهمات بعده او گذاشت، و دو کوکه خود را مسعود و شیر نام، بتقرب خود اختصاص داده، ممتاز ساخته بود، و آخر این هر دو با یکدیگر در افتاده، شیر مسعود را که برادر خرد او بود، بکشت، و سلطان در قصاص او شیر را نیز بقتل رسانید.

و سلطان سه پسر داشت، آدم خان که از همه بزرگتر بود، اما همیشه در نظر سلطان خوار می نمود. و حاجی خان. و بهرام خان، که از همه خوردتر بود، اما چاکر<sup>(۱)</sup> بسیار داشت. و ملا دریا نام شخصی مجهول النسب بود، او را دریا خان خطاب کرده، تمام مهمات را بعده او گذاشته، خود بعیش و طرب مشغول شد.

و سری بهت که وزیر سلطان بود، چون از عالم رفت، سلطان یک کرور زر کشمیر که چهار صد اشرفی باشد، بجهت او باطفال تصدق نمود. و سلطان در علوم جوگیان مهارت تمام داشت، و خلع بدن که انرا سیمیا گویند، مردم از مشاهده کرده بودند.

گویند نوبتی سلطان مریض شد، چنانچه مشرف<sup>(۲)</sup> بر هلاک گشت. و مردم از صحت او دست شستند، درین اثنا جوگی در کشمیر پیدا شد و گفت من علم سیمیا میدانم، و این مرض سلطان را که اصعب امراض است، غیر این علاجی نیست که من روح خود را از بدن خود جدا کرده در قالب سلطان در آورم، نزدیکان سلطان این معنی را غنیمت

(۱) در نسخه ب "و بهرام خان که نوکران بسیار داشت" و در تازیخ فرشته جلد دوم صفحه ۶۶۱ "و بهرام خان پسر خورد را چاکر بسیار داده بود".  
(۲) در نسخه ب "مشرف بهلاک گشت".

دانسته جوگی را با یک شاگردش بر بالین سلطان برده هر دو را آنچه  
 آنها گذاشتند، جوگی بعد از آن که روح سلطان مفارقت نمود، روح خود  
 را از بدن خود بر آورده، بعلمی که میدانست، در قالب سلطان درآورده  
 و شاگرد خود را وصیت کرده بود که قالب مرا که معطل خواهد ماند،  
 در آسن که عبارت از مقام جوگیانست برده محافظت خواهی کرد.  
 وقتی که شاگرد قالب جوگی را برداشته بیرون آمد، نزدیکان بجانب  
 سلطان شتافته او را صحیح البدن یافتند، و خوشحالیها نمودند.

بعد چند گاه پسران سلطان در مقام خصومت یکدیگر شده، بنزاع  
 برخاستند، آدم خان که از همه بزرگ بود، از کشمیر برآمده بجمعیت  
 تمام، در ولایت تبت رفته آن نواحی را مستخر ساخت، و غذایم بسیار  
 نزد سلطان آورده، مورد مراحم گردید. و حاجی خان حسب الحکم بر  
 سر لوهر کوث رفت، و سلطان، آدم خان را بواسطه بی اعتدالی  
 حاجی خان، همیشه نزد خود نگاه میداشت، آخر حاجی خان،  
 بانغولی بعضی از لوهر کوث بجانب کشمیر آمد. هرچند سلطان او را  
 فرشته و گفته فرستاد که نیاید، فایده نکرد، و بضرورت سلطان بعزیمت جنگ  
 او برآمده، در میدان بلهسل<sup>(۱)</sup> معسکر ساخت. حاجی خان اگرچه از عمل  
 خود پشیمان بود، اما بسعی مردم واقعه طلب صفها راست کرده  
 بمیدان در آمد، و از صباح تا شام جنگ قائم بود، آخر شکست بر لشکر  
 حاجی خان افتاد، و از آدم خان آثار مردانگی درین معرکه بسیار بظهور  
 آمد. حاجی خان گریخته بجانب<sup>(۲)</sup> هییره پور رفت، و آدم خان بتعاقب او

(۱) در نسخه الف «سهل» و در نسخه ج «بلهل» و در فرشته صفحه ۶۶۲

«پاپل».

(۲) در نسخه ب «مهسره» و در نسخه ج «ناشوره».